

پژوهش‌های ادب و زبان فرانسه، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

## مطالعه تطبیقی نمادهای اسطوره ای قهرمان زن در عادت می‌کنیم اثر پیرزاد و سرخ و سیاه استاندال

نگار مزاری (استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه فردوسی مشهد)  
Negarmazari@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۱۸ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۲/۴

### چکیده

نمادهای اسطوره ای گویای نیازهای روحی انسانها می‌باشند. نماد در حقیقت زبان اسطوره است. در قرن بیستم پژوهشهای انسان شناسانی مانند ژیلبر دوران، به شناخت اسطوره و درک معانی نمادین آن کمک کرد. از سوی دیگر توجه روانکاوان به اسطوره و تحقیق برای معنی نمادها، دریچه دیگری برای پژوهش و شناخت مضامین اساطیری گشود. از نظر فروید اسطوره بیانگر تنش های روانی برخاسته از ناخودآگاه انسانهاست، از نظر یونگ مضامین اسطوره ای ریشه در ناخودآگاه جمعی انسانها دارد، بنابر این چنانچه معنای آرکتیپ ها را بازشناسیم به روان ناخودآگاه جمعی دست یافتیم. یونگ بر این باور است که هر آفرینش هنری، ادبی ریشه در اساطیر کهن دارد و تجلی وضعیت روان و نیازهای روحی انسانهاست، او با روانشناسی تحلیلی خود و با بررسی عنصر نرینه و مادینه و تاثیر آن بر کهن الگوی مسلط بر روان انسانها به مطالعه شخصیت انسانها می پردازد. در این پژوهش به مطالعه ایزدبانوان نهفته در قهرمان زن در دو اثر عادت می‌کنیم زویا پیرزاد و سرخ و سیاه استاندال می پردازیم. خدایانوانی که به عنوان الگو، ساختار روانی قهرمان زن این دو اثر را شکل می دهد، مورد تحلیل و بررسی قرار خواهند گرفت. برای شناخت قالبهای فرهنگی و جامعه ای که این شخصیتها زن از آن برخاسته اند، از نظریات روانشناسی کهن نمونه ای یونگ بهره خواهیم برد، مطالعه ایزدبانوها و کهن الگوها ی مسلط بر روان قهرمانان زن، به درک انگیزه های درونی شخصیتها کمک خواهد کرد، نتیجه این مطالعه راهگشای شناخت قالبهای رفتاری جامعه شرق و غرب خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، نماد، روانشناسی، پیرزاد، استاندال، یونگ.

## مقدمه

زویا پیرزاد نویسنده معاصر ایرانی در توصیف‌های واقع‌گرایانه خود، با سبک رئالیسم ساده ای، سرنوشت محتوم زنان جامعه خود را توصیف می‌کند. در اولین رمان خود *چراخها را من خاموش می‌کنم*، شخصیتی درونگرا به نام کلاریس را به ما معرفی می‌کند، داستان از زبان این شخصیت نقل می‌شود. راوی اول شخص این داستان، همان شخصیت اصلی داستان "کلاریس" می‌باشد که در طول رمان به بیان احساسات و افکار درونی خود می‌پردازد. داستان بیان روزمرگی یک زن خانه‌دار است.

در رمان دوم او *عادت می‌کنیم* شخصیت اصلی داستان زنی برون‌گراست. گرچه داستان زندگی او معمولی است ولی رویاها و دغدغه‌های این زن نشانگر تلاش‌های او برای یافتن انرژی جدید و دادن معنا به این زندگی ملال‌انگیز است. محیط خانه این زن، محیطی زنانه است که زندگی سه نسل از زنان این جامعه را در کنار هم به تصویر می‌کشد. تفاوت در کهن الگوهای این سه نسل، شکاف نسلها را به خوبی نمایان می‌سازد. آنچه موجب می‌شود که گفتگوی میان این سه نسل با مشکل مواجه شود، تفاوت در کهن الگوهای درونی این سه نسل می‌باشد. پیشینه تاریخی، فرهنگی و تحولات اجتماعی و تاثیر آن بر روان ناخودآگاه جمعی، باعث تفاوت کهن الگوهای این سه نسل زن می‌باشد. شناخت الگو ایزدبانوان آرزو، قهرمان زن داستان، می‌تواند بیش و نحوه مبارزه و تلاش او را برای معنا بخشیدن به زندگی خود، روشن سازد.

استاندارد، نویسنده‌ی نامدار قرن نوزده فرانسه، در تحول سبک رمان نویسی نقش به‌سزایی ایفا کرده است. اما رمان سرخ و سیاه او بیانگر نسلی است که در دوره جنگ‌های ناپائون بزرگ شده‌اند. این رمان شبیه به تراژدی واقع‌گرایانه‌ای است که زنان علیه تصویر اجتماعی خود عصیان می‌کنند، گرچه این عصیان بیشتر شبیه به اعتراضی محافظه‌کارانه است. این اثر استاندارد حاصل درگیری دو مکتب رئالیسم و رمانتیسیم می‌باشد و این ابهام منجر به خلق زنانی سرخورده از روابط ممنوعه شده است. قهرمان زن این اثر به مرور تغییر کهن الگو می‌دهند. برای شناخت دلایل تغییر ایزدبانوی خانم دورنال، قهرمان زن این داستان، باید در نظر

داشته باشیم که این زن از درون تحت تاثیر کهن الگوهای ایزدبانوان قرار دارد ولی از بیرون با قالبهای رفتاری جامعه رودر روست، دانستن اینکه کدام ایزدبانو نیروی غالب درونی او را شکل می دهد، به ما در درک شخصیت این زن کمک خواهد کرد.

آنچه قهرمانان زن این دو اثر را به هم نزدیک می کند، همان اعتراض نهفته ای است که از جامعه کوچک خانه شروع می شود و به جامعه بزرگتری که به آن تعلق دارند، کشیده می شود. این امر ناشی از تمایل و مبارزه این دو زن در تغییر کهن الگو ایزدبانوانی است که مسلط بر روان آنها است.

در این تحقیق، سعی بر آن داریم تا با مطالعه رابطه بین نیروهای بیرونی یا الگوهای فرهنگی غالب بر یک جامعه که نقشهایی را بر عهده بانوان قرار می دهد، با ایزدبانوان مسلط بر روان این زنان، دریابیم این امر چگونه برخی از نمونه های رفتاری در این زنان را تشویق و برخی دیگر را سرکوب می کند؟ این امر چه تاثیری بر ساختار روانی این شخصیتها دارد؟ آیا تاثیر ناخودآگاه جمعی باعث تغییر الگوی رفتاری و کهن الگوهای ایزدبانوان این شخصیتها می شود؟ آیا شناخت شخصیتهای زن از ابعاد اسطوره ای، می تواند در شناخت واقعیت تجربه های مشترک انسانی به ما یاری رساند؟

ابزار ما برای این پژوهش ترکیب اسطوره و روانشناسی است. از نظر فروید اسطوره بیانگر تنش های روانی برخاسته از ناخودآگاه انسانهاست، از نظر یونگ مضامین اسطوره ای ریشه در ناخودآگاه جمعی انسانها دارد، بنابر این چنانچه معنای کهن الگوها را بازشناسیم به روان ناخودآگاه جمعی دست خواهیم یافت. یونگ بر این باور است که هر آفرینش هنری، ادبی ریشه در اساطیر کهن دارد و تجلی وضعیت روان و نیازهای روحی انسانهاست، او با روانشناسی تحلیلی خود و با کنار هم قرار دادن دیدگاههای اجتماعی شرق و غرب به کاوش و مقایسه این دو اندیشه پرداخت. در این پژوهش کهن الگوهای نهفته در قهرمانان زن در دو اثر عادت می کنیم زویا پیرزاد و سرخ و سیاه استاندال مطالعه خواهد کرد. ایزدبانوانی که به عنوان الگو، ساختار روانی قهرمان زن این دو اثر را شکل می دهد مورد بررسی قرار خواهند گرفت. برای شناخت قالبهای فرهنگی و جامعه ای که این شخصیتهای زن از آن برخاسته اند، از

نظریات روانشناسی کهن نمونه ای یونگ بهره خواهیم برد ، بر این اساس مطالعه ایزد بانوان و کهن الگوهای مسلط بر روان قهرمانان زن، به ما در بررسی انگیزه های درونی شخصیتها کمک خواهد کرد، نتیجه این مطالعه راهگشای شناخت قالبهای رفتاری این دو زن در جامعه شرق و غرب و درک مبارزه آنها برای تغییر الگوها خواهد بود.

#### پیشینه تحقیق

مطالعاتی بر روی آثار زویا پیرزاد به انجام رسیده اند که در میان آنها می توان به کتابی با عنوان : چراغ ها را من روشن می کنم نقد و بررسی آثار زویا پیرزاد (زرلکی، ۱۳۹۳) اشاره کرد. شهلا زرلکی در پژوهش خود نگاهی به ویژگیهای آثار پیرزاد دارد. در این نقد و بررسی بیشتر رمان چراغ ها را من خاموش می کنم، مورد توجه قرار گرفته است. اما نویسنده به اجمال نگاهی به سایر آثار پیرزاد دارد: همه عصرها، طعم گس خرمالو، یک روز مانده به عید پاک و در فصل پایانی به تحلیل رمان عادت می کنیم می پردازد. زرلکی در نقد رمان عادت می کنیم، شخصیتهای پردازی و گفتگوهای موجود در این رمان را به نقد و تحلیل می کشد.

در پژوهش دیگری با عنوان : " روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد تحلیلی بر پایه سبک شناسی فمینیستی " (نیکوبخت، ۱۳۹۱: ۱۵۲-۱۱۹) پژوهشگران وجوه سبک آثار زویا پیرزاد را مورد بررسی قرار داده اند. پژوهشگران بر این باورند که در سطوح مختلف متن ( واژگان، جملات و سطح گفتمان) دیدگاه زنانه نمود یافته است. محققان در پایان نتیجه می گیرند که در رمان چراغ ها را من خاموش می کنم جایگاه زن مورد پرسش قرار می گیرد و در رمان عادت می کنیم با تحول نقش زن به عرصه کنشگری و فعالیت اجتماعی، توصیفی دیگرگون از هویت زنانه در نقش فاعلی ارائه شده است.

محمد ارزنده نیا در بخش کوچکی از کتاب خود : راز زندگی در ادبیات داستانی جهان ( ارزنده نیا، ۱۳۸۶: ۶۲۷-۶۱۷) به معرفی زویا پیرزاد می پردازد و تفسیر کوتاهی بر رمان چراغ ها را من خاموش می کنم، می نویسد و در این پژوهش کوتاه به دوگانگی شخصیت اصلی داستان کلاریس اشاره می کند.

کریستین کلن و پل لیدسکی در پژوهشی با عنوان *تفسیری بر سرخ و سیاه استاندال* (کلن، لیدسکی، ۱۳۷۰)، شخصیت‌های داستان *سرخ و سیاه* و مضمون واقع‌گرای داستان را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند.

اما بیشتر مقاله‌ها بی‌ی که به زبان فارسی نوشته شده‌اند و به بررسی اثر *سرخ و سیاه* استاندال پرداختند، در باب نقد ترجمه می‌باشند. مطالعات بسیاری نیز به زبان فرانسه بر روی آثار استاندال و به ویژه *رمان سرخ و سیاه* او انجام گرفته است. مجله بین‌المللی مطالعات بر روی آثار استاندال (*H.B. Revue internationale d'études stendhaliennes (Eurédit)*) شاهدی بر این پژوهش‌ها می‌باشد. این پژوهش‌ها با رویکردهای متفاوت به بررسی و تحلیل این اثر پرداختند به عنوان مثال پژوهشهایی با نگرشی روایت‌شناسانه به بررسی نقش راوی در این رمان پرداختند، پژوهش‌های دیگری با نگرشی جامعه‌شناسانه به نقد و بررسی نقش سیاست و مذهب در این اثر پرداختند.

بد نیست که اشاره‌ای هم داشته باشیم به کتابی با عنوان استاندال و فمینیسم به سبک *رمانتیک (BOLSTER 1970)* که سبک رئالیستی استاندال و درگیری آن با رمانتیسم را مدنظر دارد و در آن جنبه فمینیستی نوشتار استاندال مورد مطالعه قرار گرفته است. کمابیش می‌توانیم ادعا کنیم که پژوهش‌هایی که بر روی این دو اثر انجام شده است، تاکید بر بررسی سبک نویسنده یا شخصیت‌های اثر داشته‌اند. اما در هیچیک از این پژوهش‌ها ترکیب اسطوره و روانشناسی مورد نظر قرار نگرفته و هیچ کار تطبیقی بین دو اثر مورد مطالعه پژوهش حاضر، در جستجوهای ما دیده نشد.

### اسطوره و کهن‌الگوها

اسطوره حاصل رابطه تنگاتنگ فرد و جامعه و محصول مشترک ناخودآگاه و خودآگاه است. می‌توان گفت: "آنچه در انسانها مشترک است، در اسطوره‌ها بازتاب یافته است. اسطوره، داستان جستجوی ما برای یافتن حقیقت، معنا و دلالت، طی اعصار و قرون متمادی است." (کمبل، ۱۳۸۰: ۴۲) برای درک بهتر نظریه ضمیر ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوهای

یونگ، در جهت خوانش و قرائت نمادین خدا اسطوره‌های قهرمانان زن در آثار مورد مطالعه این پژوهش، در ابتدا از تعریف ژیلبر دوران برای کهن الگوها بهره می‌جویم:

"بازتاب (Réflexes): نیازهای حیاتی و جسمانی موجب بازتابی در انسان می‌شود که برای بقای او لازم است. ... مهمترین بازتابها از نظر دوران عبارتند از: بازتابهای تغذیه‌ای، بازتابهای آهنگین-جنسی، بازتابهای موقعیتی. بنابراین، بازتابها نخستین واکنش انسان به جهان بیرونی هستند. [...]"

شم (قوه یا نیرو) (Schèmes): بازتابها موجب تشکیل قوه یا نیرو در وجود انسان می‌شوند. ... رابطه میان بازتابها و قوه‌ها علی‌البداهه نیست ... هر یک از این بازتابها با چند قوه مرتبط است ... الف) بازتاب موقعیتی ۱- قوه‌های تقسیم‌کننده (Schèmes diairétiques) و ۲- قوه‌های طولی و فرارونده (Schèmes verticalisantes) ، ب) بازتاب تغذیه‌ای ۱- قوه‌های پایین رو (Schèmes de la descente) ۲- قوه‌های درون رو (Schèmes intériorisation)، ج) بازتاب جنسی ۱- قوه‌های آهنگین (Rythmiques)

کهن الگو (سرنمون) (archétype): شم یا نیرو سپس به تصاویری در ذهن انسان تبدیل می‌شوند. تصاویری که جنبه جهانی و سرمدی دارند. این تصاویر انسانی کهن الگو نامیده می‌شوند. کهن الگوها نخستین مرحله تصویرسازی نزد انسان هستند ... قوه‌های بالا رونده مرتبط هستند با کهن الگوهای قله، رییس، نور، ... - قوه‌های تقسیم‌کننده مرتبط هستند با کهن الگوهای شمشیر تیز، ... - قوه‌های فرورونده مرتبط است با کهن الگوهای گودی، شب، ...  
نماد (symbole): هنگامیکه کهن الگوها مصداق پیدا کنند، یعنی این تصاویر نزد یک فرهنگ دارای مصداق شود، نماد شکل می‌گیرد. اگر کهن الگوها گستره انسانی و جهانی و سرمدی دارند نمادها گستره شان به یک فرهنگ خاص و در برخی موارد یک قوم یا زمان خاص محدود می‌شود. از این جاست که نماد موجب تمایز میان فرهنگها می‌شود و در این رابطه در مقابل کهن الگو قرار می‌گیرد و موجب اشتراک میان همه انسانها می‌گردد.

اسطوره (Mythe): هنگامی که نماد دارای روایت شد، به اسطوره تبدیل می‌شود. به عبارت روشنتر، نماد روایتدار، اسطوره است. بنابراین اسطوره، تصویری است فرهنگی شده و دارای یک روایت. " (نامور مطلق، ۱۳۹۲: ۲۹-۲۵)

انسانشناسی مانند دوران در اثر خود: ساختارهای انسانشناسانه تخیل (دوران: ۱۹۶۰) بر این باور است که شناخت اسطوره و درک معانی نمادین آن به شناخت ماهیت انسان و نیازهای او کمک می‌کند. از نظر او اسطوره فراتر از ساخت زمان عمل می‌کند، اسطوره‌های کهن چنان جامع و فراگیرند که می‌توانند تمام نیازهای بشر را پوشش دهند.

اما از دیدگاه روانشناسی، سلطه خدایان اسطوره‌ای به عنوان کهن‌الگو در ضمیر ناخودآگاه فرد و تاثیر آنها بر فکر و حس و اراده مطرح است. وجود این الهه‌ها در ضمیر ناخودآگاه انسان باعث واکنش عاطفی می‌شود. یونگ بر این عقیده است که اسطوره‌ها عواطف و تصوراتی را که مربوط به میراث جمعی ما انسانهاست، فرا می‌خوانند. او در مبحث روانکاوی تحلیلی به پیوند مهم انگاره‌های اسطوره‌ای و روانشناسی انسانها اشاره می‌کند. ذهن تمام افراد حامل میراثی از گذشته است که در ضمیر ناخودآگاهشان جای گرفته است. باید بین کهن‌الگو دورانی و کهن‌الگوی یونگی تمایز قائل شویم. یونگ از طریق روانکاوی تحلیلی خود و بیمارانش به عناصر قالب غیر شخصی دست یافت که بر رفتار اشخاص تاثیر می‌گذاشتند. او این عناصر را کهن‌الگو نامید که این مفهوم به اسطوره، ادبیات، دین و هنر نیز بسط داده شد. یونگ دریافت که در آثار هنری اقوام مختلف تصاویر و نشانه‌های مشترکی یافت می‌شود که نشان‌دهنده خاستگاه مشترک کهن‌الگویی است و می‌توان آن را از منظر ناخودآگاه جمعی بررسی کرد. در آثار ادبی نیز شخصیتها زائیده کهن‌الگوها هستند. (ر.ک. یونگ، ۱۳۹۲)

به تعبیر یونگ انسانها از خدایان اسطوره‌ای که در ناخودآگاه روان آنها جای دارند، پیروی می‌کنند و شخصیت آنها بر اساس این الگوها شکل می‌گیرد. شناخت این خدایان ابزاری برای درک اجبارهای درونی فراهم می‌سازد. تحقیق روانشناسانه او در باره کهن‌الگو بزرگ مادر و خدایانوان و ارزشهای مادینه و ارتباط آن با شخصیت انسانها کمک مفیدی برای درک مسائل فرهنگی است.

یونگ بر این اعتقاد است که اگر بتوانیم معنای کهن‌الگوها و جایگاه آنها را در روان ناخودآگاه جمعی بازشناسیم، می‌توانیم به نیروهایی که بر ذهن ما حاکم است، دست یابیم. بر اساس نظر یونگ کهن‌الگو به شکل قوه‌ای صرف در ناخودآگاه وجود دارد و این قوه برای آنکه به ادراک خودآگاهی درآید، باید تبدیل به تصویر شود. از نظر یونگ نماد، زبان آرکتیپ و اسطوره است و این زبان در فرهنگهای مختلف تغییر می‌کند. به باور یونگ نه تنها خدایان بلکه "آنیموس و آنیما" نیز در میان تصاویر ناخودآگاه حضور دارند. (یونگ، ۱۳۹۳: ۶۷) ذهن

غرب بر دیدگاه خود آگاه قرارداد، بنابراین آنیما تجسم شخصیت ناخودآگاه است ولی شرق که دیدگاهش بر ناخودآگاه است، خودآگاه را تاثیری از انیما می‌داند. (همان: ۷۲) در مقایسه دیدگاه‌های قهرمانان داستان و بررسی شخصیت‌های دو داستان به نظر یونگ در مورد عنصر نرینه توجه خواهیم کرد. در این پژوهش ما بر آن هستیم که با شناخت ایزدبانوان الگو در شخصیت‌های زن در دو اثر مورد پژوهش به درک رفتارهای این شخصیت‌ها یاری رسانیم و در جهت شناخت ناخودآگاه جمعی قدم برداریم و استراتژی این زنان را برای رهایی از سلطه این طرح‌های اجباری بررسی کنیم.

#### شخصیت‌های اسطوره‌ای، ایزدبانوان

حال که جایگاه آرکتیپ از دیدگاه روانشناسی و نقش آن در این پژوهش تا حدودی روشن شد، لازم است برای شناخت زن از ابعاد اسطوره‌ای و یافتن ایزدبانوی نهفته در وجود هر کدام از قهرمانان زن دو اثر مورد مطالعه، مروری داشته باشیم بر کهن‌الگوها و خدایانوانی که رفتارگریزی و انگاره‌های درونی شخصیت‌های داستان را شکل می‌دهند. شش ایزدبانوی المپ: هرا، دیمیترا، افرودیت، هستیا، آرتمیس و آتنا هستند. بجز شش ایزدبانوی المپ در مورد پرسفون دختر دیمیترا نیز به دلیل وجود کهن‌الگو او در بین قهرمانان داستان صحبت خواهیم کرد.

در کتاب *نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی زنان* (بولن، ۱۳۸۴) خدایانوان به سه گروه تقسیم شده‌اند: خدایانوان باکره (آرتمیس، آتنا و هستیا)، خدایانوان آسیب‌پذیر (هرا، دیمیترا و پرسفون)، خدایانوان کیمیاگر (یا متحول‌کننده) (افرودیت). ویژگی‌های خدایانوان مبنای این تقسیم‌بندی است، این ویژگی‌ها با رفتار و اندیشه زنان همخوانی دارد. تسلط این خدایانوان بر ضمیر ناخودآگاه یک زن باعث رفتار و واکنش‌های عاطفی او می‌شوند.

ایزدبانوان باکره مظهر ویژگی‌های استقلال و خودبسندگی در زنانند، دلبستگی عاطفی این زنان مانع پیگیری آنچه برایشان مهم است، نمی‌شود. این زنان از قدرت مسحورکنندگی کمی برخوردارند. در حالیکه خدایانوان آسیب‌پذیر مظهر نقش‌های سنتی زنان هستند، زنان این گروه



نیاز به پیوند و ارتباط دارند و چون مجبور هستند که خود را با دیگران هماهنگ کنند، در نتیجه آسیب پذیرند. اگر ارتباط گسسته شود، این زنان رنج خواهند کشید و حتی علائمی شبیه به بیماران روانی از خود نشان خواهند داد. اگر برای دسته دوم رابطه دو جانبه اهمیت دارد برای دسته سوم شدت این رابطه مهم است نه تداوم آن. زنان این گروه زیبا و وسوسه انگیز هستند. زنان دسته سوم روابط بسیاری برقرار می کنند و فرزندان زیادی به دنیا می آورند. زنانی که تحت تاثیر این کهن الگوها هستند، خلاق هستند و همواره به دنبال تغییر و تحول می باشند. (ر.ک. بولن، ۱۳۸۴: ۲۸-۲۶)

در ادامه سعی خواهیم کرد تا با شناسایی کهن الگوهای قهرمانان زن داستان در مقام شناسایی انگاره های درونی و احساسات درونی این شخصیتها قدم برداریم.

#### تحلیل و بررسی: حضور ایزدبانوان، بیان کهن الگوها

عادت می کنیم داستان زنی چهل ساله به نام آرزو صارم است که از همسرش جدا شده و با دخترش آیه زندگی می کند. آرزو یک بنگاه معاملات ملکی را اداره می کند که از پدرش به ارث رسیده ولی ناچار است بدهی های پدر و ولخرجیهای مادرش ماه منیر را بپردازد. او شغلی مردانه دارد، در کارش موفق است و به ظاهر نیازی به وجود مرد در زندگی اش ندارد. تنها دوست صمیمی او شیرین است که او نیز زن مجردی است که شوهرش او را رها کرده است. در پایان داستان در می یابیم که ادعاهای شیرین در مورد تمایل نداشتنش به ازدواج و بی نیازی از شوهر درست نیست. می توان گفت که رمان رئالیستی عادت می کنیم، داستان یک زن اجتماعی است که مرد به ظاهر ایده آل خود را یافته، این مرد سهراب زرجو است یکی از مشتریان بنگاه معاملات ملکی آرزو که می خواهد با او ازدواج کند. ولی مادر آرزو و دخترش و حتی دوست او شیرین به بیانی دیگر تمام شخصیتهای زن داستان با این ازدواج مخالف هستند.

آرزو و شیرین هر دو در ابتدا اصرار بر این دارند که نیازی به مرد در دنیای زنانه خود ندارند ولی هر دو در پایان نیاز و وابستگی شدیدی به حضور مرد و همسر در زندگی خود نشان می‌دهند.

نکته جالب توجه در دو رمان یادشده از زویا پیرزاد این است که فضاها و درون مایه‌ها کاملاً به هم شبیه هستند. با اینکه آرزو استقلال مالی و شخصیت اجتماعی دارد در پایان مانند کلاریس عمل می‌کند، این در حالی است که کلاریس قهرمان رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، کار نمی‌کند، استقلال مالی ندارد و کدبانویی سخت‌کوش است. کلاریس خانه‌دار در ابتدای داستان به دنبال این است که شور و انرژی جدیدی به زندگی خود ببخشد ولی در پایان آرامش خود را در سایه زندگی روزمره زناشویی اش می‌یابد.

در تحلیل و شناخت ایزدبانوان قهرمانان زن رمان عادت می‌کنیم می‌توان گفت که آرزو زنی است مدیر و مدبر و در شرکت او مردان زیادی کار می‌کنند. بنابراین در موقعیت برابر با مردان و حتی برتر از آنان، شجاعت و دلیری اش را به ما نشان می‌دهد، در حرفه مردان قابلیت‌های فراوانی دارد. در روابط اجتماعی و بروزمشکلات از خود خلاقیت نشان می‌دهد. منظم و برنامه‌ریز و هدفمند عمل می‌کند. بنابر این ایزدبانوی درون او به آتنا نزدیک است. اگر عشق و نگاه او را نسبت به ازدواج در نظر بگیریم، باز هم می‌توان گفت که آرزو زنی است که آتنا را به عنوان خداالگو مسلط بر روان خود دارد، چرا که او چندان تمایلی به ازدواج نشان نمی‌دهد و در نهایت سعی می‌کند با انتخابی منطقی همسر آینده اش را انتخاب می‌کند، او مردی را انتخاب می‌کند که مانع انجام فعالیت‌های اجتماعی او نشود. آرزو در رابطه اش با سهراب به این نکات توجه دارد. زن آتنایی برای تربیت فرزندش برنامه خاصی را دنبال می‌کند. چنانچه در تربیت فرزندش دچار مشکل شود، به نقد و بررسی رفتارهای خود می‌پردازد. باز هم تحلیل‌های آرزو در زمان بروز مشکلات با دخترش آیه، نشانی از وجود این ایزدبانو در ضمیر ناخودآگاه او دارد. آرزو محافظه‌کار است و در تمام انتخاب‌هایش این امر به چشم می‌خورد. از نظر یونگ وجود کهن الگو ایزدبانوان با آنیموس و با آنیما رابطه مستقیم

دارد. همانگونه که قبلاً ذکر شد در ادامه به نقش عنصر نرینه و رابطه آن با کهن الگوها اشاره خواهیم داشت.

عشق سهراب برای آرزو اهمیت پیدا می‌کند بنابر این تجربه با دیگری و ارتباط با دیگری نشان از این است که او خواستار تغییر در زندگی خود می‌باشد. او زنی خلاق است. بنابر این آیا می‌توانیم خدایانوی درون او را افرو دیت بدانیم؟ افرو دیت خدایانوی عشق و زیبایی است. زنانی که افرو دیت را مسلط بر ضمیر ناخودآگاه خود دارند، خلاق و عاشق زندگی هستند. به راحتی سایرین را جذب خود می‌کنند. تقلید نمی‌کنند و با همسر خود رابطه عمیق عاطفی برقرار می‌کنند. این زنان با لذت فراوانی خواستار رابطه عاطفی با زنان دیگر هستند. رابطه عمیق آرزو با دوستش شیرین بیانگر نیاز او به ارتباط عاطفی با جنس مونث است.

آرزو رابطه خاصی با دخترش آیه دارد. مراقبت، پشتیبانی و تامین نیازهای دخترش به عهده اوست. با این ویژگیها می‌توان وجود ایزدبانوی دیمیترا را به عنوان الگو مسلط بر روان او مورد مطالعه قرار دهیم. اگر الگوی ناخودآگاه یک زن دیمیترا باشد، این زن موجودی قوی ولی عاطفی است. زنانی که دیمیترا را به عنوان الگو در ناخودآگاه خود دارند، سعی بسیاری برای کنترل فرزندانشان دارند، به راحتی حاضر نیستند به فرزندان خود استقلال دهند چرا که تصور می‌کنند این امر باعث می‌شود آنها را از دست بدهند. آرزو نیز در مقابل دخترش می‌ایستد و راه آزادی او را سد می‌کند. مادری که در ناخودآگاه خود دیمیترا را مسلط بر روانش دارد، هویت خود را در خدمت به فرزند و اطرافیانش می‌بیند، بنابراین از خواسته‌ها و رویاهایش می‌گذرد تا در خدمت دیگران باشد. در پایان داستان شاهد هستیم که آرزو از عشقش به سهراب، فقط برای راضی کردن دختر و مادرش، می‌گذرد. اما درگیرهای روحی آرزو نشانی است از رویارویی ایزدبانوانی که در نهاد او جای دارند. آرزو بر خلاف زنی که دیمیترا را مسلط بر روان خود دارد، جذب مشاغل سنتی زنانه نمی‌شود.

آیه دختر آرزو، هر چند لجوج و سرکش به نظر می‌رسد و به ظاهر بر خلاف دختری که ایزدبانوی پرسفون را مسلط بر روان خود دارد عمل می‌کند ولی سایر خصوصیات او نشانگر

تسلط این خدایانو بر روان اوست. آیه دختر جوانی است که روحیه ای رابطه گرا از خود نشان می دهد. درخواست آرزو برای پیوستن به پدرش و دغدغه مهاجرت به فرانسه، بیشتر وسیله ای برای جدایی از مادری سلطه جو و آتنایی است. با بریدن و جدایی از مادر در حقیقت سعی دارد استقلال پیدا کند و در راه بلوغ قدم بگذارد.

رویاریبی مادر و دختر در دو رمان یادشده از رویا پیرزاد دیده می شود. میان خود آرزو و مادرش نیز شکاف عمیقی وجود دارد، او در ابتدا بر تردیدهایش غلبه می کند و در مقابل مادرش می ایستد، او سعی دارد که خود را از زیر سلطه مادرش رها سازد، زنی مستقل که بر روی پاهای خودش می ایستد ولی در نهایت به خواسته های مادر و دخترش تن می دهد. او میان ایزدبانوی سنتی که بر روان او مسلط است و تمایلاتش گیر کرده است. رویا رویی آرزو با مادرش ماه منیر نیز نشان از تمایل او در گذر از این جامعه سنتی دارد. مادر او ماه منیر زنی ظاهر بین است بازمانده از خانواده های اشرافی که حاضر نیست پیر شدنش را قبول کند و با ازدواج آرزو مخالف است.

شیرین وانمود می کند که شخصیتی مستقل دارد و نیازی به وجود همسر ندارد ولی در پایان نشان می دهد که تمام دغدغه اش بازگشت همسر بی وفایش برای همراهی او در زندگی است. وابستگی شدید شیرین به حضور مردی به نام شوهر، به خوبی نمایان می شود.

در رمان عادت می کنیم علاوه بر شخصیت اصلی زن داستان، نگاهی به خدایانوان سایر شخصیت‌های زن داریم، چرا که شخصیت آرزو در سایه دیگر شخصیت‌های زن داستان و در رابطه مستقیم با آنها روشن می شود.

در جدول شماره (۱) نام ایزدبانوانی که بر ضمیر ناخودآگاه آرزو مسلط هستند را ذکر خواهیم کرد و ویژگیهای اسطوره و ویژگیهای شخصیت داستان را مقایسه خواهیم نمود، همانطور که قبلاً ذکر شد به دلیل رابطه و تاثیر سایر شخصیت‌های زن بر آرزو، در این جدول نگاهی به سایر شخصیت‌های رمان عادت می کنیم نیز خواهیم داشت.

## جدول شماره (۱)

نام شخصیت	ایزد بانو	ویژگیهای اسطوره ای	ویژگیهای شخصیت داستان
آرزو	آتنا (خدایانوی جنگ)	خدایانوی باکره، ایزد بانوی عقل و خرد برابر با زئوس، راهبرد در جنگ و صلح جویی قدرتمند و با تدبیر، روان تحلیل تحت سلطه و تملک مرد در نمی آید	مدیر/شجاع و دلیر/ استقلال مالی / دارای شخصیت اجتماعی/ حرفه مردانه/ او قابلیت‌های فراوانی از خود نشان می دهد. خواهان فضایی برای خویشتن.
آرزو	دیمتر (خدایانوی مادر)	ایزدبانوی مادر، مادرخستگی ناپذیر، پرتوان و تسلیم ناپذیر	سرپرست فرزند/ رفتار و احساس مادرانه/ پیوند با دختر/ مراقبت، پشتیبانی و تامین نیازهای دخترش به عهده اوست
آرزو	افرودیت (دلدا)	زیبایی و هنر، طراوت و شادابی، عشق	زن شاغل مجرد/ به ظاهر نیازی به وجود مرد ندارد ولی عاشق سهراب می شود./ به ظاهر زن مستقل قوی ولی عاطفی - عاشق
آیه	پرسفون (دختر)	مظهر جوانی، شور زندگی و نیروی رشد و زایش، رابطه گرا، پذیرای تغییر و تحول، دارای بستر یادگیری، معصوم، ملکه جهان زیرین، توانایی رفت و بازگشت بین دو عالم	دغدغه مهاجرت به فرانسه را دارد. به دنبال ارتباط با پسران ولی ممکن است فریب بخورد و مسیر احماقانه ای طی کند.
شیرین	آرتمیس (خواهر و رقیب)	جنگجو/ آماده برای اقدام به عمل/ رقابتجو و خواهر	دوست صمیمی و همراه آرزو/ وانمود می کند که نیازی به وجود مرد ندارد و استقلال دارد.
شیرین	افرودیت	زیبایی و هنر، طراوت و شادابی، عشق	نیاز به حضور همسر و ارتباط و پیوند با مرد

در یک جامعه سنتی و مردسالار، زن کدبانو به دور از دغدغه های اجتماعی، می تواند زن ایده آلی باشد. ناخودآگاه جمعی الگوهای رفتاری چنین زنی را مسلط بر روان خود دارد. چنانچه زنی در جامعه مردسالار، خدایانوی مانند آتنا را به عنوان کهن الگو غالب بر رفتار خود داشته باشد، به دنبال مدیریت و موفقیت‌های اجتماعی خواهد بود، در این صورت نشانه هایی از درگیریهای درونی در او و در تقابلش با جامعه وجود خواهد داشت. اما در صورت وقوع حادثه تحول زایی کهن نمونه ها در وجود یک زن متحول می شود و کهن نمونه دیگری در وجود او برانگیخته خواهد شد.

رمان سرخ و سیاه استاندال، زندگی زن قرن نوزده فرانسه را به تصویر می کشد، مادام دو رنال زندگی سعادت آمیز و پر عشقی ندارد ولی به تدریج عاشق معلم جوان می شود و معشوقه او می گردد. در ادامه داستان بیدار شدن آرکتیپ تعمق و توازن اندیشه و سنجش چیزها و داوری اخلاقی بدون در نظر گرفتن احساسات شخصی نشان از وجود خدابانوی آتنا در او دارد. دیدار در زندان با ژولین، در آغوش گرفتن ژولین و نوازش او، مانند مادری که فرزند خود را در آغوش دارد، نمایانگر ایزدبانوی دیمیترا در خانم دورنال می باشد. گرچه در نقش دیمیترا ظاهر می شود ولی او با این عمل عشق خود را نسبت به ژولین نیز ابراز می کند. او زنی متاهل است که باید با احساسش نسبت به ژولین مبارزه کند ولی جامعه قرن نوزده فرانسه علی رغم تمام سنتها و باورهاش باز هم این امکان را به خانم دورنال می دهد که در نهایت عشق ممنوعه خود را به ژولین بروز دهد. در پایان داستان تسلط خدای بانوی افرویدیت بر روح و روان خانم دورنال آشکار می شود، او زنی قوی و در عین حال عاطفی است.

در جدول شماره (۲) نام خدابانوانی که بر ضمیر ناخودآگاه خانم دورنال مسلط هستند را ذکر خواهیم کرد و ویژگیهای اسطوره و ویژگیهای شخصیت داستان را مقایسه خواهیم نمود.

جدول شماره (۲)

نام شخصیت	ایزد بانو	ویژگیهای اسطوره ای	ویژگیهای شخصیت داستان
خانم دورنال	دیمیترا	ایزدبانوی مادر، مادرخستگی ناپذیر، پرتوان و تسلیم ناپذیر	سرپرست فرزند/ رفتار و احساس مادرانه/ پیوند با فرزندان/ مراقبت، پشتیبانی فرزندان
خانم دورنال	افرویدیت	زیبایی و هنر، طراوت و شادابی/عشق	عاشق معلم جوان می شود و معشوقه او می گردد.
خانم دورنال	آتنا	خدایانوی باکره، ایزد بانوی عقل و خرد برابر با زئوس، راهبرد در جنگ و صلح جویی قدرتمند و با تدبیر، روان تحلیل	بیدار شدن آرکتیپ تعمق و توازن اندیشه و سنجش چیزها و داوری اخلاقی بدون در نظر گرفتن احساسات شخصی
خانم دورنال	هرا	حسابگری، کینه توزی و دسیسه بازی	حسادت به ماتیلد، کینه توزی
خانم دورنال	دیمیترا/ افرویدیت	ایزدبانوی مادر، مادرخستگی ناپذیر، پرتوان و تسلیم ناپذیر/ طراوت و شادابی، عشق	احساس مادرانه نسبت به ژولین - عشق و دلدادگی

با در نظر گرفتن کهن الگوهای خدایانوان در دو شخصیت زن داستان اینک به عنصر مادینه و نقش آن در ضمیر ناخودآگاه خواهیم پرداخت.

یونگ : انیما، انیموس:

### مطالعه عنصر نرینه و کهن الگوی خدایانوان در نزد آرزو و خانم دورنال

در ادامه این تحقیق بر آن هستیم که به نقش عنصر نرینه بر روان شخصیت زن این دو اثر اشاره کنیم و رابطه آن را با خدایانوی مسلط بر ناخودآگاه این شخصیتها مورد بررسی قرار دهیم. از دیدگاه روانشناسانه یونگ، هم خودآگاه و هم ناخودآگاه در بردارنده یک عنصر شخصی و یک عنصر جمعی است و روان شناسی تحلیلی مطالعه و تفسیر روان بر اساس نمادها، کهن الگوها و تصاویر ازلی است. بر اساس نظر یونگ، ذهن ما گرفتار تجسم های ناخودآگاه است، بنابراین انسان زیر سلطه شخصیت ناخودآگاه قرار دارد و تنها هنگامی این سلطه از میان برداشته می شود که با بیزاری متوجه شود درست بر خلاف اندیشه ها و احساسات واقعی اش بازیچه یک عامل روانی بیگانه است. (یونگ ۱۳۹۲: ۲۸۸)

از طرف دیگر یونگ معتقد است که اگر شخصیتهای زن توجه خودآگاهانه ای به عنصر مردانه داشته باشند و طبیعت عنصر نرینه را دریابند می توانند بر نفوذ منفی که می تواند بر آنها اعمال کند، پیروز شوند. عنصر مردانه می تواند همراه درونی زن شود و او را به درک کهن الگو غالب بر او یاری رساند. (همان)

بررسی جنبه های مثبت و منفی عنصر نرینه نیز ما را در شناخت خدایانوی مسلط بر روان زن کمک خواهد کرد. یونگ بر این باور است که اگر جنبه منفی عنصر نرینه بر وجود زن چیره شود، نمی تواند از بند احساسات خود بگریزد. (همان) اما جنبه مثبت عنصر نرینه با جبران جنبه ظرافت ظاهرش به او صلابت می دهد و می تواند بانی روحی مبتکر و شرافتمند شود. صلابت روحی باعث می شود زن انگاره های خلاق را پذیرا شود. (همان: ۲۹۳)

یونگ بر این اعتقاد است که عنصر نرینه منفی می تواند زن را از واقعیت و زندگی فعال جدا کند. (همان: ۲۸۷) بنابراین به عنوان مثال می توان گفت که تاثیر عنصر نرینه با جنبه منفی

باعث می‌شود که شخصیت اسطوره‌ای مانند پرسفون بر روان زن مسلط شود. پرسفون توسط هادس ربوده شده و محکوم به زندگی در جهان زیرین است. او از تمامی مناسبات انسانی و بویژه ارتباط با مردان دور شده است و محکوم به زندگی در جهان مردگان است. بنابراین پرسفون زنی است که از واقعیت و زندگی فعال جدا شده است. انسان زیر سلطه شخصیت ناخودآگاه قرار دارد، بنابراین زنی که تحت تسلط پرسفون است، زندگی اجتماعی فعال و موفقی در مناسبات اجتماعی نخواهد داشت.

برای درک بهتر می‌توان به تسلط ایزدبانوی هرا بر ناخودآگاه زن و رابطه آن با عنصر نرینه اشاره کرد. بر اساس نظر یونگ، عنصر نرینه‌ی منفی می‌تواند با چهره خدایانوی هرا نیز ظهور کند. زنانی که ایزدبانوی هرا را مسلط بر ناخودآگاه و روان خود دارند، زنانی هستند که نمی‌توانند از بند احساسات خود بگریزند، حسابگری، کینه‌توزی و دسیسه‌بازی در این زنان رشد می‌کند و از نظر روحی به جایی می‌رسند که حتی آرزوی مرگ دیگران را دارند. (همان: ۲۸۸)

به تعبیر یونگ عنصر نرینه‌ی منفی، باعث رشد تمایلات پنهانی ویرانگری می‌شود، بنابراین زن می‌تواند شوهر خود را به سوی مرگ سوق دهد و یا مادر می‌تواند مانع ازدواج فرزند خود شود. (همان: ۲۸۸)

در اثر سرخ و سیاه استاندال، مادام دورنال به رابطه ژولین و ماتیلد حسادت می‌کند و تمام تلاش خود را بکار می‌گیرد تا مانع ازدواج آن دو شود. بنابراین با توجه به نظر یونگ می‌توان گفت که عنصر نرینه‌ی منفی با چهره خدایانوی هرا بر ناخودآگاه خانم دورنال تسلط دارد. یونگ بر این عقیده است که چنانچه انسان با جدیت با عنصر نرینه یا عنصر مادینه خود مبارزه کند، شکل نمادین جدیدی پدیدار می‌شود که نمایانگر "خود" یعنی درونی‌ترین هسته روان است. (همان: ۲۹۵)

خانم دورنال با مبارزه جدی با عنصر نرینه‌ی منفی در درونش، خدایانوی مسلط بر روان خود را از هرا به سمت دیمیترا سوق می‌دهد و در صحنه‌های آخر رمان مانند مادری که به مراقبت از فرزند خود می‌پردازد، ژولین را به مانند فرزندی در آغوش می‌کشد. او به یاری نیروی



شگفت انگیز "خود" یعنی درونی ترین هسته روان، جنبه خطرناک عنصر نرینه خود را تغییر می دهد، این تغییر رویه، روان او را از تباهی نجات می دهد. در قسمت آخر داستان او به راحتی عشق خود را نسبت به ژولین آشکار می سازد.

اما در مورد آرزو شخصیت زن داستان عادت می کنیم متوجه شدیم او در جامعه ای مردسالار زندگی می کند. عنصر نرینه به خاطر باور ضعف جسمانی اش نسبت به جنس مذکر او را به دلیل ترس کهن الگویی و ناخودآگاهش به سمتی سوق می دهد که با هدفمندی، مدیریت و برنامه ریزی سعی بر این داشته باشد که به موفقیت‌های اجتماعی مردانه در جامعه مردسالار دست یابد. خدابانوی مسلط بر روان او آتنا است که به او روحی مبتکر با قابلیت برنامه ریزی می دهد. اما او در این جامعه مردسالار دچار درگیریهای روحی است، خدابانوان دیگری که در ضمیر ناخودآگاه او جای دارند با تاثیر بر روی او مسیر زندگی او را رقم می زنند. آرزو یک مادر است و در جامعه ای زندگی می کند که الویت یک مادر فقط فرزند اوست و باید حتی از خوشبختی خودش بگذرد تا کوچکترین نیازهای عاطفی فرزندش را تامین کند، آرزو عاشق می شود و گرچه سعی دارد ایزدبانوی مسلط بر روانش را از دیمتر به سمت آفرودیت متمایل کند ولی نهایتاً خدابانوی مسلط بر روان او دیمتر است. آرزو قادر نیست با جنبه منفی عنصر نرینه وجودش با جدیت مبارزه کند و به شکل نمادین جدیدی دست یابد. او موفق نمی شود به "خود" یعنی درونی ترین هسته روان برسد و باعث تغییر بر خدابانوی مسلط بر روان و ناخودآگاهش شود.

### نتیجه گیری

مطالعه عنصر نرینه و رابطه آن با خدابانوی مسلط بر ناخودآگاه و روان قهرمانان زن در دو اثر حاضر به ما کمک کرد که قدمی برای شناخت قالبهای فرهنگی و جامعه ای که این شخصیت‌های زن از آن برخاسته اند، با استفاده از نظریات روانشناسی کهن نمونه ای یونگ برداریم. همانگونه که دیدیم مطالعه ایزدبانوان و کهن الگوها ی مسلط بر روان قهرمانان زن، می تواند به درک انگیزه های درونی شخصیتها کمک کند. نتیجه این مطالعه به ما نشان داد که

قالبهای رفتاری آرزو زنی شرقی برخاسته از یک جامعه سنتی مردسالار است، با تمام تلاشی که از طرف او صورت می‌گیرد، موفق نمی‌شود بر ایزدبانویی که در ناخودآگاه جمعی این جامعه پدرسالار جای دارد، پیروز شود. روند کسب فردیت یعنی رسیدن به درونی ترین هسته روان به سرانجام و تکامل نمی‌رسد. او در نهایت ترجیح می‌دهد نقش خود را به عنوان دیمیترا به خوبی ایفا کند. مادر خوب و فداکاری که نیازهای عاطفی خود را قربانی نیازهای کنونی فرزندش می‌سازد. گرچه با تاثیر عنصر نرینه بر روان او شاهد حضور خدایانوی آتنا در ناخودآگاه این زن هستیم ولی این خدایانوی در جهتی بر آرزو تاثیر می‌گذارد که بتواند در انجام مسئولیتهای مادرانه اش گام بردارد. چنانچه تضادی بین فعالیتهای اجتماعی آرزو و وظیفه اش به عنوان مادر بوجود آید، ضمیر ناخودآگاه جمعی او را به سمت ایزدبانوی دیمیترا سوق می‌دهد. او حتی نیازهای عاطفی خود را فراموش می‌کند و سعی دارد تا وظیفه خود را به عنوان مادری خوب ایفا کند. در نهاد جمعی این جامعه مردسالار خدایانوی دیمیترا ایزدبانوی غالب اکثر زنان می‌باشد.

اما تغییر ایزدبانوی مسلط بر روان خانم دورنال، زنی در جامعه قرن نوزده فرانسه، نشان داد که جامعه تا حدودی بستر گذر برای زنان و تغییرات الگوهای رفتاری را مهیا کرده است. ناخودآگاه جمعی تحت تاثیر تغییر و تحول در جامعه شرایط تغییر کهن الگوها را برای این شخصیت فراهم کرد. گرچه در نهایت خانم دورنال عشق خود را نسبت به ژولین به مانند عشق مادر به فرزند بروز می‌دهد ولی از عشق خود صرف نظر نمی‌کند.

#### کتابنامه

- ارزنده نیا، محمد (۱۳۸۶). *راز زندگی در ادبیات داستانی جهان (بررسی و معرفی داستانها و داستانسرایان مشهور و مهم ایران و جهان)*. تهران: انتشارات اطلاعات.
- استاندال، (۱۳۷۰). *سرخ و سیاه*. ترجمه عبدالله توکل. تهران: نشر کیهانک.
- بولن، شیودا (۱۳۸۴). *نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی زنان*. ترجمه آذر یوسفی. چ ۳. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- پیرزاد، زویا (۱۳۸۳). *عادت می‌کنیم*. تهران: نشر مرکز.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم. چ ۲۶. تهران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). سه کتاب (مثل همه عصرها، طعم گس خرمالو، یک روز مانده به عید پاک). چ ۸. تهران: نشر مرکز.
- کلن، کریستین و لیدسکی، پل (۱۳۷۰). تفسیری بر سرخ و سیاه استاندال. ترجمه دکتر محمد تقی غیثی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کمبل، جوزف (۱۳۸۰). قدرت اسطوره. گفتگو با بیل مویرز. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- زرلکی، شهلا (۱۳۹۳). چراغ‌ها را من روشن می‌کنم نقد و بررسی آثار زویا پیرزاد. تهران: انتشارات نیلوفر.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۲). درآمدی بر اسطوره شناسی نظریه‌ها و کاربردها. تهران: انتشارات سخن.
- نیکوبخت، ناصر، بزرگ بیگدلی، سعید، دسپ، سید علی & منشی زاده، مجتبی (۱۳۹۱). "روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد تحلیلی بر پایه سبک شناسی فمینیستی"، فصلنامه نقد ادبی، دوره ۵، شماره ۱۸، ۱۱۹-۱۵۲.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۲). انسان و سمبولهایش. ترجمه دکتر محمود سلطانی، چ ۹. تهران: نشر جامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). روانشناسی و شرق. ترجمه دکتر لطیف صدقیانی، چ ۳. تهران: نشر جامی.
- BOLSTER, Richard (1970). *Balzac, Stendhal et le féminisme romantique*, Paris, Minard, Lettres Modernes, 1970.
- Durand, Gilbert (1960). *Les structures anthropologiques de l'imaginaire*, Dunod.